## جلسه 37

**سه‌شنبه - 03/10/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به فرق بین اراده استعمالیه و اراده تفهیمیه بود.

عرض کردیم اراده تفهیمیه این هست که انسان استعمال کند لفظ را در یک معنایی به قصد اخطار به ذهن مخاطب و چه بسا آن معنایی را که می‌‌خواهد به ذهن مخاطب اخطار کند، غیر از آن معنایی است که مستعمل‌فیه لفظ است یعنی مراد استعمالی با مراد تفهیمی ممکن است فرق بکند. مثل توریه. در توریه مراد استعمالی ما با مراد تفهیمی فرق می‌‌کند و لذا مراد تفهیمی عبارت هست از آن معنایی که می‌‌خواهیم به ذهن مخاطب خطور بکند اما مراد استعمالی چیست؟

سه بیان هست در توضیح مراد استعمالی و اراده استعمالیه:

بیان اول بیانی است که منسوب به مشهور است که گفته‌اند: استعمال یعنی إفناء اللفظ فی المعنی. لفظ را فانی در یک معنا دیدن این استعمال لفظ هست در آن معنا.

این را مرحوم صاحب کفایه هم اختیار کرده. و فرموده: استعمال لفظ در معنا فرق می‌‌کند با جعل علامت. در جعل العلامة ما علامت را متحد نمی‌بینیم با ذو العلامة. و لذا اگر ذو العلامة قبحی داشت، سرایت نمی‌کند قبحش به علامت و یا اگر حسنی هم داشت منتقل نمی‌شود حسنش به علامت. بر خلاف استعمال. در استعمال چون لفظ را ما متحد می‌‌بینیم تصورا با معنا، ‌فانی می‌‌بینیم لفظ را در معنا، و لذا قبح معنا یا حسن معنا به لفظ سرایت می‌‌کند.

ما عرض کردیم این بیان تمام نیست. این‌که ایشان فرموده‌اند: "قبح معنا یا حسن معنا به لفظ چون سرایت می‌‌کند معلوم می‌‌شود که با علامت و ذو العلامة فرق می‌‌کند" درست نیست. در علامت هم چه بسا ما می‌‌بینیم قبح ذی العلامة‌یا حسن آن به علامت هم سرایت می‌‌کند. پرچم عزاداری امام حسین برای ما حسن است و تقدس دارد اما پرچم مجالس لهو و لعب پرچم داعش، برای ما نامقدس و قبیح هست. و در لفظ هم این‌طور نیست که همه جا قبح معنا به لفظ سرایت بکند؛‌این ناشی است از شدت ارتباط لفظ با معنا و انسی که انسان به یک لفظ پیدا می‌‌کند و لذا می‌‌بینید گاهی یک مطلبی چند لفظ مرادف بر آن دلالت می‌‌کند اما یک لفظ قبح پیدا کرده، ولی لفظ دیگر هنوز قبح پیدا نکرده. و به نظر ما فرقی هم نمی‌کند که ما در وضع چه مسلکی را انتخاب کنیم. ما در وضع هر مسلکی را انتخاب کنیم می‌‌توانیم در بحث استعمال بگوییم بالوجدان استعمال متقوم به این نیست که ما لفظ را هنگام استعمال متحد با معنا ببینیم عین معنا ببینیم تصورا، فانی در معنا ببینیم تصورا. بله، عادتا لحاظ ما به لفظ لحاظ آلی است نه لحاظ استقلالی، از خلال لفظ معنا را می‌‌بینیم اما این‌که شرط استعمال و مقوم استعمال این باشد که ما به لفظ لحاظ آلی بکنیم و او را فانی در معنا ببینیم عین معنا ببینیم نخیر این‌طور نیست. شاهدش را هم عرض کردیم استعمال لفظ در اکثر از معنا بالوجدان ممکن است و واقع هم شده در حالی که اگر استعمال عبارت از این بود که لفظ را عین معنا ببینیم به قول صاحب کفایه مگر می‌‌شود انسان یک چیز را عین دو چیز ببیند. همین که ما استعمال می‌‌کنیم یک لفظ را در دو معنا این معلوم می‌‌شود که حقیقت استعمال افناء اللفظ فی المعنی نیست. بلکه جعل اللفظ مبرزا للمعنی هست. ممکن است شما در بحث وضع مثل آقای سیستانی بشوید بفرمایید علقه وضع به این است که لفظ به جایی برسد که عرف آن را متحد ببیند با معنا تصورا، ‌هوهویت تصوریه پیدا کند با معنا ولی در بحث استعمال بگویید این مقوم استعمال نیست که مستعمل لفظ را عین معنا ببیند. و لذا ایشان استعمال لفظ در اکثر از معنا را جایز می‌‌داند با این‌که در وضع قائل اس به این‌که وضع عبارت است از این‌که به جایی برسد لفظ که عرفا عین معنا دیده شود اما این به لحاظ عادت است اما خلاف عادت کسی بخواهد لفظ را استعمال کند و عین معنا نبیند بلکه مبرز معنا ببیند مثل استعمال لفظ در اکثر از معنای که یک لفظ را مبرز دو معنا می‌‌بینیم این محال عقلی نیست.

[سؤال: ... جواب:] استعمال در طول وضع است اما لازم نیست دقیقا آن سرنوشتی که وضع داشت استعمال هم داشته باشد.

مرحوم آخوند وضع را عبارت می‌‌دانست از نحو اختصاص لفظ به معنا یعنی علامت بودن لفظ برای معنا در عین حال در مقام استعمال قائل است که لفظ فانی در معنا دیده می‌‌شود. این‌طور نیست که هر کس در وضع هر چه گفت در استعمال هم آن را تکرار کند.

[سؤال: ... جواب:] ما وقتی ادل دلیل علی امکان شیء وقوعه، می‌‌بینیم واقع شده استعمال لفظ در اکثر از معنا شواهدی دارد در شعر در غیر شعر، که در وقایة الاذهان آشیخ محمد رضا اصفهانی مطرح کردند شواهد زیادی آوردند. قلب کل ساق قاس، دو معنا از آن اراده شده یکی این‌که معکوس لفظ ساق قاس هست، و دیگر این‌که دل هر ساقی قساوت دارد. قلب کل ساق قاس. در دو معنا استعمال کرده. شواهد فارسی هم دارد منتها مناسب نیست که ما در این‌جا آن‌ها را بیان کنیم.

ما عرض‌مان این است:‌این‌که مرحوم آقای خوئی فرموده کسی استعمال را افناء اللفظ فی المعنی می‌‌داند که در بحث وضع قائل بشود به تنزیل اللفظ منزلة المعنی. کسی که می‌‌گوید لفظ تنزیل می‌‌شود منزله معنا اعتبار می‌‌شود که لفظ همان معنا است، لفظ ماء همان معنای آب است او در استعمال باید بگوید حقیقت استعمال این است که لفظ را عین معنا تصورا ببینیم بعد فرموده است ما که قائل به این مسلک نیستیم ما قائل به مسلک تعهدیم و لذا متعدیم ما این لفظ را استعمال نکنیم بکار نبریم مگر هنگامی که می‌‌خواهیم ابراز کنیم این معنا را. نیازی ندارد که این لفظ را فانی در معنا ببینیم در هنگام استعمال. عین معنا ببینیم در هنگام استعمال.

عرض ما این است که حالا یک کسی آمد در بحث وضع گفت وضع عبارت است از اعتبار کون اللفظ هو المعنی تنزیل اللفظ منزلة المعنی، ‌این دلیل نمی‌شود که حقیقت استعمال را هم همین بداند. حقیقت استعمال انصافا قوامش به این نیست که انسان لفظ را عین معنا ببیند. لفظ را مبرز معنا می‌‌بیند همین کافی است.

وجه دوم که ذکر شده برای تفسیر اراده استعمالیه و فرق آن با اراده تفهیمیه وجهی است که در بحوث ذکر کردند. در بحوث فرمودند اراده استعمالیه اراده تلفظ به یک لفظ است که شأنیت دلالت بر یک معنا دارد. الارادة الاتیان بلفظ یصلح للحکایة عن المعنی. اراده اتیان به یک لفظی که شأنیت و صلاحیت دلالت بر یک معنا دارد این می‌‌شود اراده استعمالیه. یک وقت انسان یک لفظی را می‌‌گوید نه چو شأنیت دلالت بر یک معنا دارد چون یک صوت خاصی است، این صوت خاص را به کار می‌‌برد. این اراده استعمالیه ندارد. مثل طوطی که دنبال ایجاد صوت است، یا ممکن است یک شخصی هم از تلفظ به یک لفظ دنبال ایجاد این صوت هست. این اراده استعمالیه ندارد. اراده استعمالیه این است که انسان اراده داشته باشد تلفظ کند به یک لفظی که شأنیت و صلاحیت دلالت بر یک معنایی دارد از این حیث که شأنیت و صلاحیت دلالت بر آن معنا ندارد نه از این حیث که صوت من الاصوات.

و لذا اگر شما بگویید عین قرینه ذکر نکنید که مرادتان از عین طلاست یا جاسوس است، اراده استعمالیه دارید چون اتیان کردید به لفظ عین که صلاحیت دلالت بر معنا دارد و لو بالفعل بخاطر فقد قرینه فعلیت دلالت ندارد بر معنا.

اراده تفهیمیه این است که انسان تلفظ کند به یک لفظی که دلالت فعلیه دارد بر معنا. پس جئنی بعین تا قرینه ذکر نکنید که مرادتان از عین طلاست یا جاسوس است، چشم است، یا معنای دیگر عین، این می‌‌شود اراده استعمالیه. ارادة الاتیان بلفظ یصلح للحکایه عن المعنی. اگر قرینه ذکر کنید که مرادم از عین طلاست، آن وقت می‌‌شود اراده تفهیمیه هم در کنارش محقق می‌‌شود. می‌‌شود ارادة الاتیان بلفظ یحکی فعلا عن المعنی.

اشکال ما به ایشان این است که آیا فرقی نیست بین این‌که من بگویم جئنی بعین قرینه هم ذکر نکنم بر این‌که کدام معنای عین مرادم است، اراده تفهیمیه به تعبیر شما ندارم، آیا فرقی نیست که من معنایی را در ذهنم تصور بکنم ولی قرینه بر آن نداشته باشم، یا اصلا معنایی را در ذهنم بالخصوص تصور نکنم، فرقی بین این دو نیست؟ بگویم جئنی بعین در قصد خودم هم نه قصد کرده‌ام خصوص طلا را نه خصوص جاسوس را، تلفظ کردم به این لفظ بما هو صالح للدلالة علی المعنی و لکن خودش قصد هیچ معنایی بالخصوص از معنای عین نکردم، آیا این فرق نمی‌کند با آن جایی که من بالخصوص یک معنایی را قصد بکنم از معانی عین، ‌قصد بکنم معنای طلا را ولی فعلا قرینه بر اراده آن معنا قرار ندهم، بین این دو فرق نیست؟ جناب آقای صدر! جئنی بعین قرینه نصب نمی‌کنم که مرادم از عین طلا هست می‌‌گویید اراده تفهیمیه شما نداری. این دو صورت دارد: یکی این‌که می‌‌گویم جئنی بعین و قصد می‌‌کنم معنای طلا را یک وقت می‌‌گویم جئنی بعین و قصد نمی‌کنم هیچ معنای را بالخصوص از جئنی بعین. بین این دو فرق نیست؟ فرق این دو چیست؟ در هر دو اراده استعمالیه هست؟ اساسا به ما بفرمایید که فرق بین توریه و کذب چی می‌‌شود؟ آنی که می‌‌گوید و الله یدی خالیة یک وقت دروغ می‌‌گوید، قصدش این است که بگوید من پولی در بساطم نیست، ‌دروغ می‌‌گوید می‌‌گویید هذا کاذب. یک وقت می‌‌گوید و الله یدی خالیة مقصودش این است که کف دستم چیزی نیست، تسبیح هم که دستش داشت یواشکی انداخت زمین که دروغ نشود. بین این دو که اولی خود شما قبول دارید کذب است دومی توریه است و فتوی دادید به جواز توریه، بین این دو فرق نیست؟ در هر دو اراده تفهیمیه هست، ‌در هر دو چه آن کاذب چه این توریه کننده می‌‌خواهد القاء کنند و اخطار کنند به ذهن مخاطب این معنا را که من دستم تهی است یعنی پولی در بساطم نیست. اراده تفهیمیه اتفاقا هست یعنی می‌‌خواهد بالفعل اخطار کند به ذهن مخاطب این معنا را که من پول ندارم. اما اراده استعمالیه فرق می‌‌کند در یک جا اراده استعمالیه در کذب این است که می‌‌خواهد بگوید من پولی در بساط ندارم اصلا مراد استعمالیش این است قصدش اخبار از این است که من پولی ندارم و لذا می‌‌شود کاذب اما در توریه قصدش این است که بگوید من کف دستم در او چیزی نیست و لذا می‌‌گویند تو کاذب نیستی تو صادقی توریه کردی و مشهور می‌‌گویند توریه حرام نیست. بین این دو فرق چیست؟ شما اصلا فرق این دو را بیان نکردید.

[سؤال: ... جواب:] داعی جد را مطرح نکنید ممکن است اصلا هاذل باشد این شخص، ممکن است اصلا داعی هزل است چه در کذب چه در توریه. ... اگر مراد استعمالی واحد است پس چرا یک جا شد کاذب یک جا شد صادق. ... شما دارید تحلیل ناقص ارائه می‌‌دهید از ما می‌‌خواهید یک تحلیل دیگر ارائه بدهیم.

و لذا به نظر ما وجه سوم متعین است که ما بگوییم اراده استعمالیه این است که انسان وقتی یک لفظی را می‌‌گوید توجه نفسانی تفصیلیش به یک معنایی باشد و این لفظ را قالب آن معنا ببیند نه فانی در آن معنا.مبرز آن معنا ببیند وجه آن معنا ببیند. شما وقتی می‌‌گویی یدی خالیة، در کذب این لفظ را وجه و قالب و مبرز این قرار می‌‌دهی که پول ندارم، ولی در توریه وقتی می‌‌گویی یدی خالیة این لفظ را وجه و قالب و مبرز این قرار می‌‌دهی که دستانم خالی است و لو داعی شما بر گفتن این یدی خالیة این است که در ذهن مخاطب اخطار بشود یک معنایی که اصلا مراد استعمالی شما نیست و آن این است که مستمع در ذهنش خطور کند که شما پول نداری. پس فرق بین اراده استعمالیه و اراده تفهیمیه این شد که در اراده تفهیمیه داعی از استعمال عبارت از اخطار یک معنایی به ذهن مخاطب، آن معنایی که به ذهن مخاطب اخطار می‌‌شود می‌‌شود مراد تفهیمی. مراد استعمالی این است که این لفظ را که بکار می‌‌برید قالب و وجه و مبرز چه معنایی تصور کنید. این می‌‌شود مراد استعمالی. و لذا گاهی مراد استعمالی داریم اصلا مراد تفهیمی نداریم. مثل اتیان به لفظ مشترک بدون قرینه شما می‌‌گویی جئنی عین این عین را وجه و قالب طلا دیدید ولی می‌‌خواهید مخاطب آن را متوجه نشود، هیچ چیز هم متوجه نشود، اصلا مراد تفهیمی ندارید اما مراد استعمالی دارید. و گاهی هم در مثل توریه مراد استعمالی شما غیر از مراد تفهیمی است. با این توضیحی که عرض کردیم.

حتی در جمله ناقصه و لفظ مفرد هم این را می‌‌شود گفت. شما گاهی یک لفظ مفرد را بکار می‌‌برید در مسجد نشستید می‌‌گویید حیة مقصودتان از حیة زن زنده است، و لکن بخاطر انس ذهنی مردم در ذهن‌شان معنای مار می‌اید و چه بسا قصد شما هم است که در ذهن مردم خطور کند معنای مار بلند شوند مضطرب که کجاست بعد شما هم از این استفاده کنید در منبر ما یک لفظ حیة گفتیم چقدر مضطرب شدید حالا هم که نشستید نگرانید این همه انبیاء راجع به معاد و عذاب جهنم و مار و عقرب جهنم به شما گفتند همه هم صادق بودند هیچ اضطرابی ندارید. یک لفظ حیة گفتید اراده استعمالیه‌تان به عنوان یک لفظ مفرد در زن زنده بود ولی قصد اخطارتان چیز دیگر بود. این محصل عرض ما هست راجع به این بحث.

[سؤال: ... جواب:] عرض ما این است که فرق جئنی بعین که شما بگویید مراد استعمالی‌تان خصوص طلاست ولی نصب قرینه نکنید این‌جا می‌‌گویید مراد استعمالی است یا لفظ عین را بگویید هیچ کدام از معانی عین را اراده نکنید اصلا یک معنای دیگری اراده کنید از باب توریه، ‌فرق این دو تا چیست؟ ... متکلم نه این‌که لفظ را عین معنا ببیند این لزومی ندارد. شما وقتی سخنرانی می‌‌کنید به الفاظ توجه می‌‌کنید الفاظ زیبا انتخاب می‌‌کنید برای تفهیم معنا، ‌ملتفتید که لفظ غیر معنا هست فانی در معنا نشدید لفظ را هم می‌‌بینید اما لفظ را مبرز و قالب و وجه آن معنا می‌‌بینید. در ذهن خودش انسان این‌جور می‌‌بیند. و لکن ممکن است داعی او از این استعمال اخطار یک معنای دیگری به ذهن مخاطب باشد ممکن است داعی او اخطار همین معنا به ذهن مخاطب باشد. و لذا گاهی اراده تفهیمیه با اراده استعمالیه مطابق است گاهی مطابق نیست.

[سؤال: ... جواب:] در کنایه وقتی من می‌‌گویم زید کثیر الرماد اصلا استعمال کردم این لفظ را در همان معنای مطابقی خودش و لکن ظهور پیدا کرده است این لفظ در این‌که به داعی تفهیم جود زید بیان می‌‌شود. ظهور پیدا کرده است زید کثیر الرماد در این‌که به داعی بیان جود زید بکار برده می‌‌شود. و لذا می‌‌گویند استعمال کنایی. توریه هم نیست چون اصلا ظهور پیدا کرده است زید کثیر الرماد در این‌که یستعمل هذا المعنی الکنایی بداعی الاخبار عن المکنی به و هو جود زید.

# حقیقت شرعیه

بحث راجع به حقیقت شرعیه واقع می‌‌شود. راجع به حقیقت شرعیه ما چه جور نیاز پیدا کردیم بحث کنیم. ببینید در آیات و روایات الفاظی بکار رفته که معانی شرعیه دارد. مثلا لفظ صلات که معنای لغویش نماز نیست، صلات در لغت یعنی میل، عطف، مال الی شیء، عطف علی شیء یعنی تمایل به او پیدا کرد. و لذا وقتی می‌‌گویند هو الذی یصلی علیکم معنای لغویش این است که هو الذی یعطف علیکم که عطف خدا بر مردم به رحمت و مغفرت اوست. یا وقتی به مؤمنین می‌‌گویند یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه یعنی عطف بکنید و میل پیدا کنید به پیامبر به این‌که برای پیامبر طلب رحمت و مغفرت بکنید. یا خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم یعنی منعطف بشو به مردم و متمایل پیدا کن به مردم به این‌که طلب رحمت و مغفرت برای آن‌ها بکنی. پس صلات یعنی عطف و میل.

چرا به نماز گفتند صلات، آیا این استعمال شده در نماز به عنوان این‌که خدا وضع جدید کرده لفظ صلات را بر این معنای نماز یا نه، استعمال مجازی است، مجازا استعمال شده صلات در معنای مجاز یا استعمال شده صلات در همان معنای کلی خودش، ‌همان معنای عطف و میل و با قرینه تطبیق شده بر نماز که با این احتمال سوم اصلا نه وضع می‌‌شود صلات بر نماز نه استعمال مجازی شده است صلات در نماز بلکه صلات به همان معنای حقیقی خودش استعمال شده از باب تعدد دال و مدلول قرینه ذکر کرده‌اند که تطبیق شده این صلات در معنای کلی بر نماز. این نزاع ثمره دارد. اگر کسی بگوید وضع شده صلات بر این معنای شرعی که نماز است آن وقت ظهور صلات در آیات و روایات در همین معنای شرعی می‌‌شود. فذکر اسم ربه فصلی دلیل می‌‌شود بر استحباب صلات به همین معنای معهود. و همین‌طور در قرآن می‌‌گوید تیمموا صعیدا طیبا، طیب و طاهر یک معنای لغوی دارد که پاکیزه است یک معنای شرعی دارد طاهر فقهی ، آیا این صعیدا طیبا حقیقت شرعیه است در همین طاهر فقهی یا نه به معنای طاهر لغوی است. خاکی که با آن تیمم می‌‌کنید پاکیزه باشد کثیف نباشد. این بحث مهمی است. و همین‌طور انما المشرکون نجس آیا این نجس حقیقت شرعیه است در نجس فقهی و می‌‌شود استفاده کرد که مشرک نجس فقهی است یا نه همان معنای لغوی نجس که می‌‌تواند به معنای پلید ناپاک معنوی باشد. خمس در روایات بینه در روایات و امثال ذلک آیا این‌ها حقیقت شرعیه هستند در آن معنای شرعی، بینه یعنی شهادت عدلین؟ خمس هم یعنی همان خمس مصطلحی که نصفش سهم امام است نصفش سهم سادات یا این‌ها همان معانی لغوی خودشان را دارند حقیقت شرعیه نیستند. این بحث بحث مهمی است. انشاءالله از فردا دنبال می‌‌کنیم.